

اوضاع مذهبی ماوراءالنهر در زمان رودکی

عصر ۱۰ زمانی است که خلافت گسترده اسلامی رو به زوال نهاده، به ملک‌های از هم جدا تقسیم می‌گردد. حکومت واقعی خلیفه تنها در بغداد و اطراف آن باقی مانده افریقا به فاطمیان، ایران غربی به آل بویه، مصر و سوریه در اختیار اخشیدیان و خراسان و ماوراءالنهر تحت سلطه سامانیان قرار می‌گیرد. بیشتر این سلسله‌ها حاکمیت معنوی خلیفه عباسی را قبول کرده، در خطبه و سکه نام او را ذکر می‌نمودند. ولی این تنها به صورت تشریفاتی بود و در عمل به طور ملوک‌الطوایفی مستقلانه حکومت می‌راندند. سخنان بیرونی سبب ذکر کردن نام خلیفه در خطبه را واضح می‌سازد: «عامه مردم در شهرهای بزرگ به ادعای عباسیان خو گرفته به حکومت آنان بی احساس دینی گردن نهاده‌اند و عقیده دارند که فرمانروایی آنها برحق است» (۱).

ظهور فاطمیان که نه تنها دعوی حاکمیت سیاسی، بلکه خواستار راهبری روحانیان جامعه اسلامی بودند، باعث نگرانی عباسیان شد و بحرانی جدی در خط‌مشی سیاسی خلافت ایجاد نمود. زیرا فاطمیان خود را وارث برحق پیامبر اکرم (ص) اعلان کرده بودند و هرچند حکومت آنها هیچ‌گاه فراگیر همه مناطق اسلامی نگشت، اما تأثیر بسزایی در اندیشه‌های ملل مسلمان گذاشت. ویژگی حیات معنوی عصر ۱۰ را در مجموع ورود تفکر شیعه و کاسته شدن نفوذ اسلام رسمی (ОРТОДОКС) نامیده‌اند (۲).

اما شیعه بیشتر پیروانش را در عراق و حجاز داشت و در قسمت‌های شرقی

خلافت خصوصاً خراسان و ماوراءالنهر عقیده سنی چیره بود. بی سبب نیست که هر گونه حرکت‌های اعتراضی به مقابل حکومت خلفا تحت لوای شیعه و یا حد اقل با هواخواهی آن ظهور کرده است. حتی در بخارا (و کل ماوراءالنهر) نیز نخستین جنبش ضد عباسی با راهبری شریک ابن شیخ مهری که «مذهب شیعه داشت» بروز کرده «خلقی عظیم بر وی گرد آمدند»، تا آنکه این نهضت مردمی را صاحب دعوت عباسیان ابومسلم و سرکرده او زیاد ابن صالح به خون آغشته کرد (۳). این قیام بیانگر آن است که تفکر شیعه همزمان با آمدن اعراب به ماوراءالنهر وارد گردیده است، هر چند بخارا و دیگر مضافات ماوراءالنهر در زمان خلافت امویان که خصومت آنها با شیعه آشکار بود، فتح گردید. در ترویج اسلام سنی نقش حکومت‌های اموی و عباسی را نباید از یاد برد که در مثل عربی «الناس علی دین ملوکهم» و اصل «cujus redio, ejus relidio» (هر کس حکومت کند، دین را هم معین می کند) تصویر منطقی یافته است.

خلفای عباسی بر خلاف امویان که ساختار قبیله‌ای را تعمیم داده بودند، در امور اداری از آغاز به مردمان ایرانی و در امور نظامی به ترک‌ها (از عصر ۹) تکیه می کردند. طبیعی است که بیشتر خاندان‌های محلی مذهب رسمی خلافت (یعنی سنی) را قبول کرده، با این راه در منطقه نفوذ خود این عقیده را ترویج و خلیفه را نیز بی دردسر می گذاشتند. عامه مردم هم به خلیفه چون «اولی الامر» نگر بسته، اطاعت از او را همردیف اطاعت از خدا و رسول قرار می دادند و بیعت با خلیفه را جنبه مذهبی بخشیده، حاکمان محلی را خواه ناخواه و ادار به مصالحه با خلیفه می کردند. طاهریان به استثنای اقدام گستاخانه طاهر ابن حسین که نام خلیفه را از خطبه برانداخت، تا سقوط این خاندان (در سال ۸۷۳) به عباسیان وفادار مانده، در سرکوبی مخالفان خلافت از جمله شیعیان سخت کوشیدند. به نوشته طبری در فرو نشاندن قیام یکی از علویان با نام محمد

ابن قاسم در طالقان (سال ۸۳۱) و آشوب یحیی ابن عمر در کوفه طاهریان سعی فراوان کرده موجب رضایت و خوشنودی عباسیان گشتند.

سامانیان نیز راه طاهریان را دنبال کردند و جد این خاندان از دست اسد ابن عبدالله که کارگزار خلافت بود، اسلام پذیرفت. فرزندان اسد هم به خاطر فرو نشانیدن خروج رافع ابن لیث (سال ۸۰۶-۸۱۰) مورد نوازش مأمون قرار گرفته، به شهرهای چاچ، فرغانه، سمرقند و هرات حکومت یافتند. سامانیان زمانی به شهرهای ماوراءالنهر حکومت یافتند که از آغاز گسترش اسلام در این مرز صد سال می‌گذشت و از نوشته‌های نرشخی برمی‌آید که اعراب برای مسلمان کردن اهالی از راههای گوناگون استفاده کرده‌اند: از ضبط خانه‌ها تا دادن دو درهم برای گزrandن نماز آدینه (۴).

تا استقلال سامانیان، آنها همزمان با بغداد از امیر خراسان که در اختیار طاهریان بود، فرمان می‌بردند. سقوط طاهریان و روی کار آمدن صفاریان که نسبت به عباسیان و مذهب رسمی خلافت بی‌باکانه سخن می‌راندند، باعث نزدیک‌تر شدن رابطه‌های عباسیان و سامانیان گردید. دین و مذهب در این راستا نقش مهم داشت. «برای اعمال حاکمیت بر سرزمین‌های پهناوری که مستقیماً به فرمان سامانیان و یا توسط امرای دست‌نشانده ایشان اداره می‌شد، دین عامل مؤثر در جهت نزدیک ساختن مردمانی بود که احیاناً تفاوت‌هایی قومی و یا زبانی بر آنان حکم می‌راند. از سوی دیگر پابندی به دین و تلاش برای نشر آن می‌توانست دولت را در کسب تأییدی از سلطه روحانی خلافت بغداد و هم در دستیابی به اعتبار داخلی کمک کند» (۵).

باید ذکر نماییم که در کنار عوامل دیگر، یکی از دلایل خوشنام ماندن امیران سامانی در تاریخ، علاقه و اخلاص ایشان به اسلام و کوشش فراوان در راه نشر اندیشه‌های دینی بود. نفوذ روحانیان اسلام در میان اهالی تا جایی مستحکم بود که حتی

تعیین اسماعیل ابن احمد به عنوان حاکم بخارا به رأی و تأیید ابوعبدالله فقیه پسر فقیه معروف ابوحفص کبیر وابستگی داشت. پس از ارسال نامه این روحانی (و روحانی‌زاده) نصر ابن احمد برادرش اسماعیل را به بخارا گسیل داشت. «و امیر اسماعیل از آمدن به بخارا پشیمان شده بود، از آنکه با وی حشم بسیار نبود و بخارا شوریده بود... چون ابوعبدالله این خواجه ابوحفص بیرون آمد و با کرمینه برفت، دل وی قوی شد، دانست که ابوعبدالله هر چه کند، اهل شهر آن را باطل نتوانند کردن» (۶).

یکی از فضیلت‌های امیر اسماعیل که مورخان برشمرده‌اند، رغبت او به غذا و جهاد بود. در این زمینه بزرگترین دستاوردش فتح طراز و نشر اسلام در این خطه محسوب می‌شود. فضیلت دیگر او را نرشخی پابندی به دستگاه خلافت می‌داند: «وی پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی».

یکی از ویژگی‌های حکومتداری خاندان سامانی رعایه فرمودن آزادی وجدان بود. مذهب خاندان سامانیان حنفیه بود و اکثر شهرهای ماوراءالنهر بر اساس فقه حنفی نظام قضا و دیگر حدود شرعی را جاری می‌کردند. مذهب حنفی در سرزمین ماوراءالنهر از برکت خواجه امام ابوحفص کبیر بخارایی (وفات ۸۳۱) رواج یافت. نرشخی در ستایش او می‌گوید: «بخارا به سبب وی قُبَّةُ الاسلام شده است و سبب آنکه اهل بخارا با علم شدند و علم در وی فاش شد و ائمه و علما محترم گشتند، سبب او بوده است» (۷). دایر به جایگاه علمای دین در نزد سامانیان سیاح و جغرافیادان معروف مقدسی که شاهد اکرام عالمان بوده است، تأکید کرده است (۸). امیران سامانی سعی می‌کردند حمایت علما را جلب کنند و فتوای آنها را به عنوان پشتیبان فرمان‌های خود به دست آورند. اگر مبلغان مذهبی نبودند، امکان توسعه‌طلبی امیران سامانی در نقطه‌ای همچون سرزمین‌های ترک میسر نمی‌شد (۹).

دانشمندی چون احمد ابن عباس ایازی سمرقندی و محمد بن محمود ماتریدی نیز برای گسترش فقه و کلام حنفی در ماوراءالنهر خدمات سرشار نموده‌اند. به دستور اسماعیل ابن احمد سامانی ابوالقاسم حکیم سمرقندی حنفی کتاب «سوادالاعظم» را نگاشت که به منظور حمایت و ترویج عقیده اهل سنت صورت گرفته، همین کتاب به دستور نوح ابن منصور به فارسی ترجمه می‌گردد. اکثر علمای مذهبی این روزگار در ماوراءالنهر و حتی خراسان حنفی بودند که پیرامون روزگار و تألیفات آنان مورخان و تذکره‌نویسان یادآور شده‌اند. از جمله مراکز مهم حنفی بلخ بود که مهد پرورش فقیهان بی‌شمار حنفی بوده است.

بعضی از دانشمندان حنفی‌مذهب بی‌واسطه در امور سیاسی دخالت داشتند. ابوالفضل محمد مروزی ملقب به حاکم جلیل، تا درجهٔ وزیری در عهد نوح ابن نصر می‌رسد. کشته شدن او موجب تیره گشتن رابطهٔ سامانیان با روحانیان گردید. بعضی خاندان‌های معروف حنفی با دیوان و دستگاه سامانیان و منبذ غزنویان قرابت داشتند که خاندان تَبّانیان از جمله آنهاست.

اما با وجود در اکثریت بودن پیروان مذهب حنفی و علاقهٔ دودمان حکومتگر به این مذهب، آن مانع ظهور و رشد دیگر مکتب‌های فقهی نشد. پس از حنفیه پیروان محمد ابن ادريس شافعی قرار داشتند. به نوشتهٔ مقدسی در روزگار او اهالی شهرهای چاچ، ایلاک، طوس، نساء، ابیورد، طراز، سنجاج، اطراف بخارا، نیشابور، دُندانقان، اسفراین پیرو مذهب شافعی بودند (۱۰). برای گسترش فقه شافعی و جلب پیروان به این مذهب در قلمرو سامانیان عبدان ابن محمد جُنُجُرْدی، محمد ابن نصر مروزی، یعقوب ابن اسحاق اسفراینی نیشابوری، ابوبکر محمد ابن علی قفالی شاشی و پسرش قاسم ابن محمد شاشی، محمد ابن سلیمان صعلوکی نیشابوری و باز دهها چهره‌های دیگر سهم مناسب داشته‌اند.

شیعه‌های قلمرو خود نیک‌بینانه بوده است. در جوی مولیان موضعی را کارکِ علویان می‌گفتند و تا سامانیان بودند، آنجا آباد بود. اما با شیعهٔ سیاسی و سلسله‌های شیعه‌مذهب حدود خود و همسایه گاهی با تندی رفتار شده است.

یکی از نهضت‌های شیعه در قلمرو شرقی خلافت با نام علویان در طبرستان (سال ۸۶۴) مربوط است که مایهٔ ناآرامی منطقه گردید. یعقوب لیث برای برکندن این ناآرامی از دربار عباسیان منشور ماوراءالنهر را خواست. اما با شکست صفاریان و پیروزی سامانیان بر خراسان تقاضای خلیفه از غالب این رویارویی همانا آن بود که به حکومت علویان در خراسان خاتمه دهند. در نخستین نبرد سامانیان و علویان (سال ۹۰۰) فرمانروای علوی داعی محمد کشته شد. پس از دو سال با ناآرام گشتن منطقهٔ طبرستان و نواحی اطراف آن از نو تسخیر سامانیان گردید و امیر یکی از خویشانان خود را در آن نواحی مستقر کرد. اگر در روزگار اسماعیل کارگزاران سامانی با داد و دهش رفتار کنند، پس در زمان احمد ابن اسماعیل بنابر هجوم غارتگرانهٔ روس‌ها (سال ۹۱۰)* و جفای کارگزاران توجه پیشین اهالی از سامانیان به نفرت مبدل گردید. از این رو اهالی از نصر کبیر که بر اثر تبلیغ‌های او دوصد هزار اهالی را در منطقه شیعه گردانده بود، مراجعت کرده از نو سامانیان را بیرون راندند. این حادثه چنان تأثیری در روحیهٔ امیر احمد ابن اسماعیل گذاشت که دعا کرد و مرگ خود را از خدا خواست (۱۲).

فضای اسلامی در بخارا و عموماً ماوراءالنهر چنان قوی بود که یک طبقهٔ خاص اجتماعی با نام غازیان در این دوره وجود داشته، در حیات سیاسی جامعه نقش مهم می‌بازیدند. با فتوحات سامانیان در سمت ترکستان بر تعداد آنها افزوده می‌گشت و

* مسعودی تعداد غارتگران روس را که از طریق آبسکون به ساری هجوم آورده از یاری شاه خزر بهره‌مند شدند، پنجاه هزار دانسته است.

جغرافی‌نویسان این عصر، از جمله مؤلف «حدود العالم» غازی‌پیشگی را از خصوصیت مردمان ماوراءالنهر می‌شماریدند. البته به غیر از نشر اسلام غنیمت‌های بی‌شمار که طبری در بارهٔ یکی از آنها نوشته است، در افزودن تعداد و نفوذ غازیان نقش مؤثر داشت (۱۳). اما با انجام غزا در سمت ترکستان غازیان به امور داخلی دخالت کرده، در رفت شورش ابوبکر خَبَّاز باعث نگرانی حکومت سامانی گردیدند. از این رو غازیان از محیط بخارا و ماوراءالنهر خارج گردیده به سمت روم رفتند. رفتن غازیان تعادل قوه‌های نظامی را خلل‌دار ساخت. روحانیان و مردم دیگر برای دفاع حقوق خود بی‌پشت و پناه مانده، باعث افزودن نفوذ نومسلمانان ترک گردیدند و رفتار نظامیان ترک با امیران سامانی و فرجام کار این خاندان بر همه روشن است.

بی‌شک یکی از صحیفه‌های مهم تاریخ مذهبی روزگار سامانیان که دایر به آن مورخان و ادبیات‌شناسان بحث‌های طولانی کرده‌اند، با نام نصر ابن احمد و گروش او به یکی از شاخه‌های مذهب شیعه یعنی قرمطیه مربوط است. راجع به این حادثه دو سرچشمه: «سیاست‌نامه» نظام‌الملک و «فهرست» ابن ندیم نقل کرده‌اند که هر دو هم به زمان وقوع حادثه نزدیکند. در بارهٔ شرکت رودکی در این ماجرا میان عالمان فکر یگانه موجود نیست و تاریخ‌نگاران انتساب او به قرمطیه را رد می‌کنند (۱۴). اما طبق قراینی، پیروی رودکی از این فرقه را تأیید می‌کند:

نخست تضمین یک بیت استاد رودکی از جانب معروفی بلخی چنانی که او

می‌فرماید:

از رودکی شنیده‌ام سلطان شاعران

«کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی»

دیگر آنکه در آثار برجاماندهٔ رودکی اشعاری در ستایش علی ابن ابوطالب

دیده می‌شود، مثل:

کسی را که باشد به دل مهر حیدر
شود سرخ‌رو در دو گیتی به یاور

و یا

ای شاه نبی سیرت ایمان به تو محکم
ای میر علی حکمت عالم به تو در غال

سومین دلیل بر این مُدعا می‌تواند این بیت ناصر خسرو باشد که می‌فرماید:

جان را ز بهر مدحت آل رسول گه رودکی و گهی حَسَّان کنم

این فرضیه با نزدیکی رودکی با بلعمی وزیر که او هم متهم به داشتن این

عقیده بود، تقویت می‌شود.

اما نباید از یاد برد که قرمطیه بدنام‌ترین فرقه اسلامی در عصرهای دهم و یازدهم بوده، خصوصاً پس از هجوم قرمطی‌های بحرین به مکه و کندن و ربودن حجرالاسود در نزد عامه مردم هیچ آبرویی نداشت. رودکی محبوب امیران و وزیران مسلمان سامانی بود و دور از واقعیت می‌نماید که او به یکی از فرقه‌های بدنام گرویده باشد. شاید او نه قرمطیه بلکه به زیدیه یا امامیه، که مناسبت بهتری با رژیم‌های سنی وقت داشتند، اعتقاد داشته است. اما بهتر آن است که مسلمانی‌اش تأکید ورزیم. آن طوری که او سرچشمه الهامش رسالت انبیا را می‌داند نه فلسفه یونانی را:

مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب

چه آب جویم از جوی خشک یونانی

پی‌نوشتها

۱. تاریخ ایران. از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان. پژوهش دانشگاه کمبریج. جلد ۴. گردآورنده رن. فرای. مترجم حسن انوشه. تهران، امیر کبیر. ۱۳۸۱- ص ۲۴۱.
2. Адам Мец. Мусульманский Ренессанс. Изд. 2-ос. Пер. с нем., предисл., библиография и указатель Д.Е. Бертельса. М., Наука, 1973. – С. 61
۳. ابوبکر نرشخی. تاریخ بخارا. تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۶-۸۹.
۴. همانجا، ص ۱۰۹.
۵. محمدرضا ناجی. تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان. تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۸.
۶. تاریخ بخارا، ص ۶۷.
۷. همان جا، ص ۷۷.
۸. مقدسی. احسن التقاسم فی معرفت الاقالیم. ترجمه منزوی. تهران، ۱۳۸۵، ص ۴۹۵.
۹. تاریخ اسلام. پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه احمد آرم. تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶، ص ۲۰۸.
۱۰. مقدسی. احسن التقاسم فی معرفت الاقالیم. ص ۴۷۴.
۱۱. ابن اثیر. کامل. تاریخ بزرگ ایران و اسلام. ترجمه عباس کامل. تهران، ۱۳۰۳، جلد ۱۲، ص ۱۳۶.
۱۲. محمدرضا ناجی. تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ص ۴۱۹.
۱۳. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۹، ص ۶۶۵۵.
14. Тагирджанов А.Т. Рудаки. Жизнь и творчество, история изучения. Ленинград, 1968.